

شورای جهانی اسقفان

مقدمه

شورای جهانی اسقفان (*Oecumenicis Conciliis*) جلساتی هستند که تمام اسقفان کلیساهای مسیحی در آن شرکت میکنند و در طی آن در مورد موضوعات ایمانی و اخلاقی گفتگو کرده برای زندگی مسیحیان تصمیماتی میگیرند. (*Ecumene*) به معنی خانه ای هست که در آن همه زندگی میکنند.

بر طبق آنچه که در شورای اسقفان نیقیه دوم در سال ۷۸۷ تصمیم گرفته شد، برای اینکه گرد هم آئی را بتوان "شورای جهانی اسقفان" نامید آن گرد هم آئی باید دارای این خصوصیات باشد:

- پاپ یا گروهی از نمایندگان باید در آن حضور داشته باشند و همچنین پاتریکها و یا نمایندگانشان میبایست در آن شرکت کنند.
- باید از طرف دیگر پاتریکهای کلیسا مورد قبول قرار گرفته باشد (رم-اسکندریه-اورشلیم-انطاکیه-قسطنطنیه)

- ایمانداران نیز از آن میبایست خبردار باشند
 - باید باشوراهای قبلی در تداوم و در میان آنها پیوستگی وجود داشته باشد.
- تعداد این شوراهای بر طبق کلیساهای فرق کرده و همه کلیساهای تمام شوراهای را قبول ندارند. اما بطور کلی ۷ شورای اول مورد قبول تمام کلیساهای میباشند:

- + کلیساهای شرق قدیم ۴ شورا را مورد قبول دارند: نیقیه ۱ - قسطنطنیه ۱ - افسس ۱ و ۲ (شورای کالسدون در ۴۵۱ باعث جدائی کلیساهای مونوفیزیسم شد)
- + کلیساهای ارتودکس همگی ۷ شورای اول را قبول دارند: نیقیه ۱ - قسطنطنیه ۱ - افسس ۱ - کالسدون - قسطنطنیه ۲ و ۳ - نیقیه ۲ (بعضی از آنها قسطنطنیه ۷ و ۸ را نیز قبول دارند). کلیسای ارتودکس دیگر شوراهای را که توسط پاپ خوانده و برگزار شده را همانند مجمع اسقفان محلی (Synode) قبول دارند. ر. ک. به شرایط ذکر شده در شورای نیقیه دوم)

- + کلیسای کاتولیک ۲۱ شورای جهانی اسقفان را مورد قبول دارد.
- در اینجا فقط در مورد اولین هفت شورا که مورد قبول تمام کلیساهای میباشند توضیحی میدهیم.

اولین ۷ شورای جهانی اسقفان

(۱) شورای نیقیه

نخستین شورای کلیسایی جهانی بود که در سال ۳۲۵ میلادی در پاسخ به نظر آریوس تشکیل شد. آریوس روحانی اهل اسکندریه بود. او نیز چون اوريجن بر این باور بود که پدر از پسر برتر است و پسر نیز بزرگتر از روح القدس. اما بر خلاف اوريجن، سلسله مراتب میان موجودات الهی را باور نداشت. او بر این باور بود که فقط پدر خدا است، و بدینسان یکتاپرستی را بر نظام اوريجن افزود. از نظر او پسر وجودی بود که پدر به واسطه او جهان را آفرید اما مع الوصف او خدا نبود بلکه مخلوقی بود خلق شده از نیستی. او مخلوق بود نه وجودی ازلی، و زمان آغازی داشت، در واقع «زمانی بود که پسر وجود نداشت». آریوس خود به شکلی دقیق دو نکته را به عنوان مسائل بنیانی بحث مطرح شده مشخص کرد: «ما به این دلیل آزار و جفا می‌بینیم که می‌گوییم وجود پسر دارای ابتدا و آغاز است ... و نیز اینکه او از نیستی آفریده شد.» تعلیم آریوس در عصر حاضر در تعالیم فرقه شاهدان یهوه دیده می‌شود.

اسقف آلساندر که آریوس در حوزه اسقفی او خدمت می‌کرد، با عقاید آریوس مخالفت کرد. آریوس به گروهی دیگر از اسقفان شرق متوسل شد و گروهی از این اسقفان که پیرو دیدگاه‌های اوريجن بودند، به حمایت از او برخاستند که از میان آنها می‌توان به یوسیپوس قیصریه اشاره کرد. وقتی کنستانتین در سال ۳۲۴ در شرق و غرب امپراطوری روم قدرت مطلق را به دست آورد به‌ناچار در این مباحثات مداخله کرد. او دستور تشکیل شورای نیقیه را داد و این شورا در ژوئن ۳۲۵ تحت رهبری او تشکیل شد. حدود ۲۲۰ اسقف که عمدتاً اسقفان شرق بودند در این شورا حاضر شدند (روایات سنتی تعداد این اسقفان را ۳۱۸ نفر ذکر می‌کنند) این شورا آریوس را محکوم کرد و اعتقادنامه‌ای ضد آریوسی صادر نمود؛ البته این اعتقادنامه را نباید با اعتقادنامه معروف «نیقیه» که در سال ۳۸۱ در شورای قسطنطنیه صادر شد، اشتباه گرفت:

"ما ایمان داریم به خدای یگانه، خدای قادر مطلق، خالق امور دیده و نادیده. و ایمان داریم به خداوند عیسی مسیح، پسر یگانه خدا، که از ذات پدر است. او، خدا از خدا، نور از نور، و خدای حقیقی از خدای حقیقی است، مولود است و نه مخلوق، و هم‌ذات با پدر است. همه چیز به واسطه او آفریده شد، چه در آسمان و چه بر زمین. او به خاطر ما آدمیان و برای نجات و رستگاری ما از آسمان نزول کرد، جسم گرفت و انسان شد. رنج و عذاب کشید و روز سوم از مردگان برخاست و به آسمان‌ها صعود کرد، و باز خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری کند. و ایمان داریم به روح القدس. ما، کلیسای مقدس جامع، و وارث رسولان. "لعن می‌کنیم آنان را که

می‌گویند: «زمانی بوده که پسر وجود نداشته است؛ او پیش از مولود شدن وجود نداشته است، و از نیستی به وجود آمده است.» همچنین لعن می‌کنیم آنان را که می‌گویند: «وجود پسر از ماهیت یا وجودی به جز ماهیت یا وجود پدر نشأت گرفته، و تغییرپذیر است و تغییر و تبدیل می‌یابد.»

در این زمان در کلیساهای شرق الگویی اساسی برای اعتقاداتها وجود داشت، اگرچه ممکن بود کلیساهای واژگان خاص خود را برای بیان مفاهیم به کار بگیرند. اعتقادات نیکه نیز یکی از این اعتقاداتها است که عبارات ضد آریوسی به آن اضافه شده بود:

آریوس اصطلاح سنتی «مولود پدر» را چنین تفسیر کرده بود که عیسی مسیح توسط پدر «از نیستی» خلق شده است. شورای نیکه با افزودن توضیح مکمل «از ذات پدر»، تفسیر آریوسی را رد کرد. آریوس هم‌رأی اورجن، و بر این باور بود که تنها پدر «خدای حقیقی» است. شورای نیکه با تأکید بر این که عیسی مسیح «خدای حقیقی از خدای حقیقی» است به او پاسخ داد. عیسی مسیح «مولود است نه مخلوق». او نه مخلوق بلکه پسر خدا است. تمایز بین فرزند (از وجود پدر) و یک مخلوق (آفریده شده از نیستی)، نکته اصلی بحث و مناقشه بود. این امر را می‌توان به تمایز بین داشتن فرزندی از خود، و ساختن آدم‌مصنوعی تشبیه کرد.

عیسی مسیح «هم‌ذات پدر» است. واژه یونانی (Homousios) هم‌ذات، از یک جوهر) بحث‌انگیزترین واژه اعتقادنامه بود. در مورد به کارگیری واژه‌ای غیر کتاب مقدسی تردیدهایی وجود داشت اما به کارگیری چنین واژه‌ای ضروری بود چون آریان‌ها می‌توانستند همه واژگان کتاب مقدسی را تحریف کنند. برای نمونه، عیسی توسط خدا «مولود شده بود»، اما این امر در مورد شبیمن‌ها نیز صادق است، (ایوب ۶: ۲۸-۳۸)! به کارگیری واژه Homousios این امتیاز را داشت که آریان‌ها قبلاً آن را واژه‌ای غیر قابل پذیرش خوانده بودند. پس واژه‌ای غیر کتاب مقدسی برای دفاع از حقیقت کتاب مقدسی الوهیت مسیح به کار گرفته شده بود.

در پایان اعتقادنامه، بسیاری از اظهارات آریانی یا لعن و یا محکوم شدند و دلیل عمده این بود که آریان ادعا می‌کرد وجود پسر آغاز و ابتدا داشته و از نیستی به وجود آمده است. بر خلاف شایعات، شورای نیکه در ارتباط با تعیین کانون کتاب مقدس هیچ‌گونه تصمیمی نگرفت. این شورا بعدها به عنوان نخستین شورای عمومی و جهانی شناخته شد؛ هر چند در زمان خود محبوبیتی نداشت. در واقع شورای نیکه به جای پایان دادن به مباحث مربوط به الوهیت عیسی مسیح، خود آغازی شد برای آن. هر چند آریوس بی‌درنگ محکوم شده بود. اما چرا چنین شد؟

شورای نیکه، به طور خاص با به کارگیری واژه Homousios آریوس را محکوم ساخت. امپراتور خود احتمالاً این واژه را با تحریک مشاور روحانی غربی‌اش به نام هوسبوس به کار گرفته بود. این واژه مانوس کلیسای غرب بود و تروتولیان آن را برای تبیین تثلیث به عنوان وجود سه شخص در یک جوهر ابداع کرده بود. این واژه

برای پیروان مکتب انطاکیه نیز آشنا و مأنوس بود- گروهی کوچک از متألّهین شرق که بر وحدت و یگانگی خدا تأکید می‌کردند اما در مورد تمایز شخصیت‌های تثلیث یعنی پدر و پسر و روح القدس دیدگاه روشنی نداشتند. اما برای اوريجنيست‌ها واژه‌ای مأنوس و پذیرفته شده نبود (اشخاصی چون یوسیبوس قیصریه) که در کلیسای شرق و شورای نیقیه در اکثریت بودند. آنها می‌ترسیدند که پذیرش این دیدگاه شورا را به افراط و تفریط بکشاند زیرا می‌توانست به شکلی ضمنی بر انشقاق مادی جوهر وجود خدا به سه جزء دلالت کند. و یا راه را برای مونارشیانسم هموار سازد، یعنی عدم تمایز صحیح، و یکسان‌انگاری پدر و پسر و روح القدس. با توجه به دیدگاه مکتب الهیاتی انطاکیه این ترس‌ها بی‌مورد نبود. اوريجنيست‌ها علی‌رغم میل‌شان این واژه را به احترام امپراطور پذیرفتند و اعتقادنامه را امضا کردند اما کاملاً قانع نشده بودند. همان‌گونه که یکی از نویسندگان معاصر نیز بیان داشته‌است «از نظر الهیاتی پیروزی مفهوم Homoousios نه یک پیروزی قاطع بلکه حمله‌ای غیرمنتظره بود.»

شورای نیقیه کلیسا را به دو گروه عمده تقسیم کرد. در یکسو «جناح نیقیه» (کلیسای غرب، مکتب انطاکیه) و گروه دیگری از متألّهین در شرق، چون آتاناسیوس که در مورد الوهیت کامل مسیح دیدگاهی صریح و مشخص داشتند اما در مورد ازلیت تثلیث (اینکه شخصیت‌های تثلیث از ازل سه شخص در یک جوهر بوده‌اند) دیدگاه‌شان صریح و واضح نبود. در طرف مقابل اوريجنيست‌ها در مورد وجود سه شخصیت ازلی در وجود خدا دیدگاهی صریح و منسجم داشتند اما دیدگاه‌شان در مورد الوهیت مسیح صریح و واضح نبود. جناح نیقیه تمایز بین پدر، پسر و روح القدس را رد نمی‌کردند، (یعنی آنها مونارشیان نبودند) اما بر این امر با حدت و صراحتی که مورد انتظار اوريجنيست‌ها بود تأکید نمی‌گذاشتند، لذا از دیدگاه اوريجنيست‌ها مونارشیان به‌نظر می‌رسیدند. و اما اوريجنيست‌ها نیز آریانیست نبودند (یعنی عیسای مسیح را مخلوقی نمی‌دانستند که از نیستی آفریده شده) ولی مسیح را پایین‌تر از پدر می‌دانستند و بدین جهت از دیدگاه جناح نیقیه آریان به‌نظر می‌آمدند. این وضعیت نمونه‌ای کلاسیک از تقابل دو شق یک حقیقت است، یعنی الوهیت کامل عیسای مسیح (نیقیه) و تمایز ازلی او از پدر (اوريجن).

این دو جبهه به علت سؤتفاهم و جناح بندی، نیم قرن مقابل هم ایستادند. این مناقشه را به شکل سنتی (و به اشتباه) «مناقشه آریانی» خوانده‌اند. در واقع مناقشه اصلی بین جناح نیقیه و اوريجنيست‌ها بود و آریان‌ها در این مناقشه نه نقشی اساسی بلکه نقشی شتاب‌دهنده داشتند. حوالی سال ۳۵۰ یک جناح افراطی آریان شکل گرفت که ادعا می‌کرد پسر هیچ شباهتی به پدر ندارد و این شوک اوريجنيست‌ها را بر آن داشت که ضرورت تبیین درکی صحیح‌تر و دقیق‌تر از مقام و جایگاه واقعی عیسای مسیح را بیشتر احساس کنند. آتاناسیوس و دیگر اعضای جناح نیقیه واکنشی آشتی‌جویانه و تفاهم‌آمیز نشان دادند و این باعث شد بتوانند به نتیجه‌ای که مشتمل بر دیدگاه‌های

هر دو طرف باشد دست یابند. بنابراین توافق کردند که سه اقنوم پدر، پسر و روح القدس (اوريجن) هر سه دارای یک جوهرند، و همذاتند (مفهوم Homoousios و دیدگاه شورای نقیه). پدران کاپادوکیا نیز این دیدگاه را پذیرفتند و مساعدتشان باعث شد تا این دیدگاه در شورای قسطنطنیه در سال ۳۸۱ پذیرفته شود.

مباحثات قرن چهارم در مورد شخصیت مسیح ممکن است امروزه برای ما نامأنوس بنماید، مخصوصاً که واژگانی غریب نیز در آنها به کار رفته است. این مباحثات همچنین ممکن است اندیشه پردازی‌ها و استدلالات مبهم فلسفی به نظر آیند. اما شخصیت مسیح موضوعی بنیانی و محوری برای ایمان مسیحی است. آیا عیسای مسیح صرفاً مخلوقی (متعالی) است که خدا او را به جهان فرستاد یا اینکه او مکاشفه خود خدا است؟ آیا این گفته که «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگرده، بلکه حیات جاویدان یابد» (یوحنا ۳: ۱۶)، به این معنا است که او یکی از مخلوقات خود را به جهان فرستاد؟ الوهیت عیسای مسیح بنیان ایمان مسیحی است و بدون آن، مکاشفه‌ای حقیقی از خدا در عیسی نخواهیم داشت. بدون الوهیت مسیح، آموزه مسیحیت در مورد نجات و رستگاری، قوت و صلابت خود را از دست می‌دهد. آریوس یکی از مهم‌ترین مسائل تاریخ الهیات را مطرح کرد و پدران اولیه کلیسا، در مخالفت با او، به درستی بر الوهیت کامل مسیح تأکید گذاردند.

(۲) شورای اول قسطنطنیه

در سال ۳۷۹ تئودوسیوس که از اهالی روم غربی بود، در روم شرقی امپراتور شد. وی از طرفداران سرسخت اعتقادنامه نیقیه بود و تصمیم گرفت یک بار برای همیشه مسئله آریانیسم را حل کند. به همین منظور، وی دستور تشکیل شورایی را داد که از مه تا جولای ۳۸۱ در قسطنطنیه تشکیل شد. به این شورا می‌توان نام «شورای پدران کاپادوکیایی» هم داد. گریگور نازیانزوسی و گریگور نوسایی هر دو در شورا حضور داشتند. گریگور نازیانزوسی نقشی رهبری کننده و هدایتگر در شورا ایفا کرد، اگرچه در نهایت این شورا باعث شد تا از مقام اسقفی خود کناره گیری کند. بدعتهایی را که پدران کاپادوکیایی با آنها مبارزه کرده بودند، مطابق با تعلیم آنان، رد شدند.

آنچه امروزه به عنوان «اعتقادنامه نیقیه» شناخته می‌شود؛ در واقع محصول این شورا است. همان گونه که در مورد اعتقادنامه صادر شده از سوی شورای نیقیه نیز صادق بود، به نظر می‌رسد این اعتقادنامه نیز یک اعتقادنامه محلی کلیسای شرق است که اضافاتی جدلی نیز با خود دارد:

"ما ایمان داریم به یک خدا، پدر قادر مطلق، خالق آسمان و زمین و همه چیزهای دیدنی و نادیدنی، و نیز ایمان داریم به یک خداوند عیسی مسیح، پسر یگانه خدا، به وجود آمده از پدر پیش از خلقت جهان، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی،

به وجود آمده و نه خلق شده، همدات با پدر (Homoousios). توسط او همه موجودات خلق شدند. به خاطر ما انسانها و برای نجات ما، وی از آسمان نزول کرد و از روح القدس و مریم باکره جسم گردید و انسان شد. در دوران حکمرانی پنطیوس پیلاطس به خاطر ما مصلوب شد، رنج کشید و دفن شد. در روز سوم، برحسب کتب مقدس، از مردگان قیام کرد و به آسمانها صعود نمود. وی بر دست راست پدر نشسته است و مجدداً با جلال ظهور خواهد کرد تا زندگان و مردگان را داوری کند. ملکوت او را انتهایی نیست. و ایمان داریم به روح القدس، خداوند و حیات بخش صادر شده از پدر، در کنار پدر و پسر، او باید پرستیده و تجلیل شود. او توسط انبیا سخن گفته است؛ و ایمان داریم به یک کلیسای کاتولیک (همگانی) که کلیسای رسولان است. برای آمرزش گناهان به یک تعمید معتزیم. ما منتظر قیام مردگان و حیاتی که در جهان آینده خواهد آمد هستیم. آمین."

در قسطنطنیه سه بدعت محکوم شد :

۱) آریانیسم: این اعتقادنامه سه عبارت از چهار عبارت اعتقادنامه صادره از شورای نیقیه را در خود داشت. یک سال بعد از شورای قسطنطنیه، گردهمایی دیگری از اسقفان در قسطنطنیه، مکتوبی را به روم فرستادند. آنان اصول ایمان شورای قسطنطنیه را بدین شکل خلاصه کردند: «ایمان با الوهیت قدرت و جوهر واحد پدر، پسر و روح القدس که شأن و منزلتشان همسان بوده؛ نیز جلال یکسانی داشته اند، و از سه اقنوم یا شخص کامل تشکیل می شوند.» این جملات خلاصه ای دقیق و صحیح از آموزه کاپادوکیایی در مورد تثلیث بود.

۲) ماکدونیانيسم: سی و شش تن از اسقفانی که به شورا آمده بودند، از پیروان ماکدونیوس بودند. آنان به الوهیت پسر ایمان داشتند، اما روح القدس را یک مخلوق می دانستند و شورا تلاش کرد تا نظر آنان را به سوی پذیرش دیدگاهی جلب کند و با آنان با مدارا برخورد کرد. اعتقادنامه بر الوهیت روح القدس تأکید کرد، اما به شکل ضمنی در اعتقادنامه بر عبارات کتاب مقدس تکیه شده بود؛ به استثنا آن قسمت که گفته می شد روح القدس باید همراه با پدر و پسر پرستیده و تجلیل شود. بدین سان، در اعتقاد نامه روح القدس صریحاً خدا خوانده نشده بود. علی رغم این رویه محتاطانه و مسامحه جویانه شورا، اسقفان پیرو ماکدونیوس، در اعتراض به اعتقادنامه، شورا را ترک کردند.

۳) آپولیناریانيسم: آپولیناریس، یعنی کسی که انکار می کرد عیسی صاحب روح انسانی بوده است، در سال ۳۷۷ در روم محکوم شده بود. وی در شورای قسطنطنیه نیز محکوم شد. شورای قسطنطنیه دومی شورای جهانی و بین کلیسایی شناخته شد. اعتقادنامه صادر شده از سوی آن، گرچه در آن زمان از سوی پیروان ماکدونیوس مورد پذیرش قرار نگرفت، این اعتقادنامه به پذیرفته شده ترین و مقبول ترین اعتقادنامه در بین مسیحیان و جهان مسیحیت تبدیل شده است. این اعتقادنامه، اعتقادنامه ای است که چه در غرب و چه در شرق به شکل وسیع مورد استفاده قرار

گرفته است، اما نظر کلیسای شرق و غرب در یک مورد کوچک این اعتقادنامه، یکی می‌شود.

در کلیسای شرق، باور براین بود و امروزه نیز چنین است که روح القدس از پدر و توسط پسر صادر می‌گردد. اما در کلیسای غرب، این باور نضج گرفت که روح القدس از پدر و پسر صادر می‌گردد. (این تفاوت کوچک کلامی نمایانگر دو برخورد متفاوت نسبت به آموزه تثلیث است.) در غرب چنین باب شد که واژه های (و از پسر) نیز به اعتقادنامه اضافه شود (در لاتین Filioque). کلیسای روم در این مورد همواره محتاط و محافظه کار بوده ، ولی بالاخره در قرن یازدهم واژه Filioque را به اعتقاد نامه اضافه کرد. اقدام به چنین کاری، جدایی بین کلیسای روم و قسطنطنیه را که در سال ۱۰۵۴ به شکل قطعی انجام شد، تسریع کرد.

شورای قسطنطنیه در سومین بیانیه رسمی کلیسایی خود، مطلبی را مطرح کرد که سرچشمه منازعات بسیاری در آینده شد: «اسقف قسطنطنیه باید در کنار اسقف روم مورد ارج و احترام قرار گیرد؛ زیرا قسطنطنیه روح جدید است.» این بیانیه رسمی در روم مورد بی توجهی قرار گرفت، چون به طور ضمنی اشاره به این امر داشت که برتری روم، به واسطه اهمیت این شهر به عنوان یک پایتخت دنیوی و حکومتی است. در این زمان ، اسقفان روم این ادعا را مطرح ساختند که چون وارثان پطرس هستند، از جایگاه ویژه ای در جهان مسیحیت برخوردارند. این بیانیه رسمی شورای قسطنطنیه، در اسکندریه ناخشنودی بیشتری را باعث شد، چون از دیرباز کلیسای اسکندریه خود را دومین حوزه مهم اسقفی پس از روم می‌انگاشت. اسقفان اسکندریه بلند پرواز و بسیار نیرومند بودند، هیچ فرصتی را برای حقیر نمودن و کوچک کردن اسقفان قسطنطنیه که علی رغم اقتدار تثوریکشان قدرت کمی داشتند، از دست نمی‌دادند. این امر را می‌توان در مناقشه یوحنا زرین دهان، حمله سیریل اسکندرانی به نستوریوس و مناقشه ای که پس از شورای کلسدون در سال ۴۵۱ به وجود آمد مشاهده کرد.

شورای قسطنطنیه تصدیق کرد که عیسی مسیح، کاملاً خدا (در تقابل با دیدگاه آریوس) و نیز کاملاً انسان (در تقابل با دیدگاه آپولیناریس) بود. اما چگونه می‌توان همزمان هم کاملاً خدا بود و هم کاملاً انسان؟ به این سوال دو پاسخ نادرست داده شد. از مکتب انطاکیه، نستوریوس پاسخ خود را ارائه کرد که بنابر دیدگاه او، عیسی مسیح به دو جزء کلمه، که نمایانگر طبیعت الاهی او بود، و شخص عیسی، که نمایانگر طبیعت انسانی او بود، تقسیم شده بود. سیریل با مخالفت با او برخاست و در سال ۴۳۱ این دیدگاه در شورای افسس محکوم شد. پس از نستوریوس، از مکتب اسکندریه اوتووخس دیدگاهی را مطرح ساخت که براساس آن، در پی این بود که با محوساختن انسانیت عیسی مسیح در الوهیت او، یگانگی شخصیت او را حفظ کند. لئو با او به مخالفت برخاست و این دیدگاه نیز در شورای کلسدون محکوم شد.

آیا نباید این موضوع را تصدیق کنیم که شخصیت عیسی مسیح یک سر است و سر نیز باید باقی بماند؟ آیا می توان گفت که پدران اولیه کلیسا در تلاش برای درک ادراک ناپذیر و نفوذ در ساحت نفوذ ناپذیر، هیچ تقصیری متوجهشان نبود؟ خیر. چنین چیزی نمی توان گفت. در واقع هدف آنان این نبود که تجسم را تشریح کنند یا سر آن را بگشایند، بلکه آنان در پی این بودند که آن را تعریف کنند. هنگامی که چهار بدعت مهم در بنیانهای اصلی آموزه تجسم خلل وارد ساختند، کلیسا مجبور شد به تک تک موضوعاتی که این بدعتها مطرح ساخته بودند بپردازد. هدف کلیسا این نبود که به گونه ای به تشریح آموزه تجسم بپردازد که این سر کاملاً آشکار شود، بلکه هدف این بود که در برابر انکار این آموزه از آن دفاع شود. اگر در آن زمان یکی از بدعتها به عنوان تفکر غالب بر راست دینی مسیحی پیروز می شد، تصویری نادرست و تحریف شده از شخصیت عیسی مسیح به دست ما می رسید.

۳) شورای افسس

امپراتور تئودوسیوس دوم، دستور تشکیل شورای افسس را داد که در ژوئن سال ۴۳۱ تشکیل شد تا به مناقشه بین سیریل و نستوریوس پایان دهد. اسقفان انطاکیه که از نستوریوس حمایت می کردند، دیر به جلسه شورا رسیدند. سیریل که از پیش حمایت روم را به دست آورده بود، پانزده روز منتظر آنان شد و آنگاه جلسه شورا را آغاز کرد. در نتیجه، نستوریوس مقام خود را از دست داد.

چهار روز پس از شروع شورا، اسقفان انطاکیه به افسس رسیدند. آنان شورایی را که توسط سیریل رهبری می شد، نپذیرفتند و خود شورایی را تشکیل دادند که این شورا سیریل را محکوم کرد. تعداد اسقفان انطاکیه سی نفر بود، در حالی که در شورای تحت رهبری سیریل دویست اسقف شرکت داشتند. پس از دو هفته هیئت های نمایندگی کلیساهای غرب نیز به افسس رسیدند و بر حقانیت شورای تحت رهبری سیریل صحه گذاشتند. این شورا، سومین شورای جهانی کلیسای محسوب می شود.

نتیجه این شورا، سردرگمی و شقاق در کلیسای شرق بود. اسکندریه از انطاکیه جدا شد. بالاخره در سال ۴۳۳ توافقی بین طرفین به وجود آمد. سیریل بیانیه معتدل تری را از سوی کلیسای انطاکیه پذیرفت که « اصل وحدت مجدد» نام داشت و کلیسای انطاکیه نیز خلع نستوریوس از مقام اسقفی را پذیرفت. علی رغم اتهاماتی که علیه سیریل مطرح شده است، وی با پذیرش « اصل وحدت مجدد » تعلیمی خلاف تعلیم قبلی خودش را نپذیرفت. این تعلیم همه آن چیزهایی را که باید گفته می شد، به طور کامل نمی گفت و واژه های آن نیز دقیقاً واژه هایی نبود که سیریل به کار می برد؛ اما نکته اصلی، یعنی آموزه تجسم که برای آن وی با نستوریوس مبارزه کرده بود، به شکل صریح و آشکار در این بیانیه ذکر شده بود.

بنابراین ما اعتراف می کنیم که خداوند ما عیسی مسیح، فرزند یگانه خدا، خدای کامل و انسان کامل بوده و از یک روح ناطقه و بدن تشکیل شده است. منشأ وی پیش

از خلقت جهان، از پدر، به عنوان خدا بوده و در روزهای آخر، به خاطر ما و نجات ما، همان فرزند یگانه، به عنوان انسان از مریم باکره به دنیا آمد. وی به عنوان خدا با پدر همذات بوده Homousios و به عنوان انسان با ما همذات Homousios است. زیرا بین دو طبیعت الهی و انسانی وحدت و یگانگی وجود دارد. بنابراین ما به یک مسیح، به یک پسر و یک خداوند اعتراف می‌کنیم. بر طبق این ادراک از وحدت اختلاط ناپذیر دو طبیعت، ما اعتراف می‌کنیم که باکره مقدس «مادر خدا» است؛ زیرا کلمه خدا متجسم شد و انسان شد و از زمان لقاح خود کلمه بدنی را که از مریم مقدس گرفته بود، با خود متحد کرد. با توجه به توصیفات اناجیل و رسالات در مورد خداوند، ما از این امر آگاهیم عالمان الهی بعضی از این توصیفها را مشترک و یگانه دانسته‌اند (که اشاره به یک شخص دارند). در حالی که بعضی دیگر از این توصیفها جنبه افتراقی دارند (اشاره به دو طبیعت دارند). آنان توصیفهای والا و عالی را به الوهیت مسیح و توصیفهای معمولی و انسانی را به انسانیت او نسبت می‌دهند.

۴) شورای کالسدون

شورای کالسدون (خلکیدونی) در سال ۴۵۱ میلادی تشکیل شد. این شورا به فرمان امپراتور «مرکیانوس» برای بررسی تعالیم اوطیخا (اتئوخوس) و دیوسقورس که از معتقدان به وجود طبیعت واحد در مسیح بودند تشکیل شد. در این مجمع، علاوه بر تأکید مجدد بر مصوبات مجمع نقیه و قسطنطنیه، عقاید اوطیخا و نسطور مردود و نظریه ارتدوکسی کلیسا در باب شخصیت مسیح بیان شد. در بیانیه این شورا تصریح شده است: «شورا با کسانی که راز تجسم را به شکل ثنویت وجود دو پسر مجزا (پسر خدا و پسر انسان) توضیح می‌دهند (نستوریوس به داشتن این دیدگاه متهم بود) مخالف است. این شورا در برابر کسانی که آمیزه یا اختلاط دو طبیعت مسیح را تعلیم می‌دهند (اتئوخوس) مقاومت می‌کند. همچنین این شورا کسانی را که تصور می‌کنند، خداوند نخست دو طبیعت داشت و بعد از اتحاد دو طبیعت صاحب یک طبیعت شد (اتئوخوس) ملعون میدانند.» گروهی که پیروان رأی این مجمع بودند از این پس به ملکانیه یعنی پیروان مجمع شاه ساخته لقب گرفتند.

۵) شورای دوم قسطنطنیه

شورای کلسدون، برای حل مشکل تعلیم ائوتوخس که قبلاً توسط ائو محکوم شده بود، توسط امپراتور ماریسیان تشکیل شد. این شورا در اکتبر سال ۴۵۱ در شهر کلسدون، که کنار تنگه بسفر و در نزدیکی قسطنطنیه قرار داشت، برگزار شد. این شورا چهارمین شورای جهانی کلیسایی محسوب می‌شود.

این شورا، اسقفان اهل انطاکیه را که در «شورای سارق» افسس در سال ۴۹۹ از مقام خود خلع شده بودند، مجدداً به مقام اسقفی منصوب کرد. ائوتوخس و دیوسکوروس اسکندرانی از مقام خود خلع شدند. اعتقادنامه های شوراها ی نیقیه و قسطنطنیه، دو نام از نامه های سیریل (که یکی از آنها عنوان «قاعده وحدت وجود» را داشت) و تعالیم توم به قلم لئو خوانده شدند و مورد تصویب قرار گرفتند. اسقفان می خواستند تا کار شورا در همین نقطه پایان یابد، اما امپراتور برآن بود که یک اعتراف نامه ایمان وجود داشته باشد که کل امپراتوری او را متحد سازد؛ و بدین سان تعاریف و تعالیم اعتقادنامه کلسدون به وجود آمد.

اعتقاد نامه کلسدون، اعتقادنامه های نیقیه و قسطنطنیه را نقل قول می کند. این اعتقادنامه ها برای گذاشتن سنگ بنای راست دینی و استحکام آن کافی بود اما تعالیم نستوریوس و ائوتوخس بیانگر این بود که چیزی بیش از این ضرورت داشت. دو نامه سیریل به عنوان رد و انکار بدعت نستوری و توم لئو به عنوان پادزهر برای بدعت ائوتوخس پذیرفته شدند. سپس بخش کلیدی اعتقادنامه کلسدون مطرح گشت:

شورا با کسانی که راز تجسم را به شکل تنویت وجود دو پسر مجزا، (پسر خدا و پسر انسان) توضیح می دهند (نستوریوس به داشتن این دیدگاه متهم بود) مخالف است. این شورا، کسانی را که می گویند الوهیت پسر یگانه تأثیر پذیر است و قابلیت رنج کشیدن دارد (دیدگاه آریوس یا ائوتوخس؟) از مقام روحانیت و کهنات خلع می کند. این شورا، در برابر کسانی که آمیزه یا اختلاط دو طبیعت مسیح را تعلیم می دهند (ائوتوخس) مقاومت می کند. افرادی دچار این توهم هستند که شکل غلام یا انسانیت را که مسیح از ما برخود گرفت، جوهره ای آسمانی یا غیر انسانی داشت، (دیدگاهی که اپولیناریس به غلط به آن متهم شده بود) که شورا این دیدگاه را محکوم می کند. همچنین این شورا کسانی را که تصور می کنند، خداوند نخست دو طبیعت داشت و بعد از اتحاد دو طبیعت صاحب یک طبیعت شد (ائوتوخس) ملعون می داند.

ما به پیروی از پدران مقدس یک صدا اعتراف می کنیم که پسر واحد و یگانه خداوند ما عیسی مسیح دارای الوهیت و انسانیت کامل است، حقیقتاً خدا و حقیقتاً انسان است و دارای جان و بدنی ناطق است. وی با خدای پدر همذات (Homoousios) است. وی همچنین با ما به عنوان انسان همذات (Homoousios) است. وی در همه چیز به جز گناه شبیه ما انسانهاست. وی پیش از خلقت جهان، از خدای پدر در مقام خدا به وجود آمده بود که روزهای آخر از مریم باکره، مادر خدا (Thetokos) همچون انسان به دنیا آمد. همین مسیح، پسر، خداوند، فرزند یگانه در دو طبیعت شناخته می شود که این سرشتها با هم اختلاط و آمیزش نمی یابند، تغییر نمی کنند، و از هم جدا نمی شوند. تمایز دو طبیعت به هیچ وجه، براساس اتحاد دو طبیعت مخدوش نمی شود، بلکه ویژگیهای متمایز کننده هر دو سرشت، محفوظ باقی می ماند. هر دو طبیعت، در یک شخصیت و یک اقنوم متحد می شوند. این طبیعت ها منشعب و

تقسیم به دو شخصیت نمی شوند، بلکه با هم وجود پسر، فرزند یگانه، خدا، کلمه، خداوند عیسی مسیح را تشکیل می دهند. انبیاء قدیم نیز به همین سان، در مورد او تکلم کردند و عیسی مسیح خداوند نیز به همین سان، به ما تعلیم داد و این تعلیم به همین شکل، توسط اعتقادنامه پدران مقدس به ما رسیده است.

تعاریف این اعتقادنامه در مخالفت و تقابل با چهار بدعت، روی چهار نکته تأکید دارد. در عیسی مسیح، الوهیت حقیقی (برخلاف نظریه آریوس) و انسانیت کامل (برخلاف نظریه آپولیناریس) بدون اینکه با هم دچار اختلاط و امتزاج شوند (نظریه ائوتوخس) به شکل انفکاک ناپذیری در یک شخصیت واحد متحد شده اند (برخلاف نظریه نستوریوس). تعلیم این اعتقادنامه را می توان در یک جمله خلاصه کرد: «یک شخصیت با دو طبیعت» اما این جمله چه معنایی دارد؟ چه تفاوتی بین شخصیت و طبیعت وجود دارد؟ معنای این دو را می توان در پاسخهایی یافت که به سؤالات مختلف داده شده: عیسی مسیح که بود؟ کلمه خدا که جسم گردید. که بود؟ خدای حقیقی و انسان حقیقی، که به شکل کامل صاحب هر دو سرشت بود. به عبارت دیگر، در عیسی مسیح فقط یک «من» و تنها یک «فاعل» وجود داشت. این یک شخص و فاعل کلمه خدا بود و شخص دیگری که عیسای بشری باشد وجود نداشت. کلمه، خدا باقی ماند و چیزی از الوهیت یا طبیعت الاهی آن کاسته نشد؛ با این وجود، وی هرچه را که به انسانیت یا طبیعت انسانی مربوط می شود، بر خود گرفت.

اعتقادنامه کلسدون دیدگاههای سنن مختلف را گرد هم آورد؛ یعنی دیدگاههای مکتب الاهیاتی اسکندریه (سیریل) مکتب انطاکیه (قاعده وحدت مجدد) مکتب قسطنطنیه (فلوویان) و مکتب غربی (ترتولیان و لئو) که دیدگاه کلیسای غرب در این میان غالبتر بود. به دلیل پافشاری کلیسای غرب بود که عبارت «دارای دو طبیعت» به جای «از دو طبیعت» که اسقفان شرقی بیشتر با آن موافق بودند؛ در اعتقادنامه جای گرفت. در غرب، این اعتقاد نامه به یکباره مورد پذیرش قرار گرفت و تنها در دوران اخیر و از زمان اشلائیر مآخر بود که سؤالاتی در مورد آن مطرح شد. اما در شرق، وضعیت به کلی متفاوت بود. امپراتور در نظر داشت تا این اعتقادنامه باعث تقویت اتحاد در کلیسای شرق شود، اما نتیجه ای معکوس حاصل شد و این اعتقادنامه به جای تقویت اتحاد کلیسای شرق، باعث تضعیف این اتحاد شد. کلیسای مصر و کلیساهای برخی مناطق دیگر تا به امروز اعتقادنامه کلسدون را نپذیرفته اند.

بخشی قابل ملاحظه از کلیسای اسکندریه نیز به اعتقادنامه کلسدون را نپذیرفتند. تلاشهای دلجویانه صورت گرفت تا نظر کلیسای اسکندریه جلب شود که نقطه اوج این تلاشها، تشکیل شورای قسطنطنیه در سال ۵۵۳ بود و در آن، تعبیر خاص کلیسای اسکندریه از اعتقادنامه کلسدون گنجانیده شد. اما این امر، مخالفان را راضی نساخت. تلاش دیگری در جهت راضی ساختن آنان آغاز شد و این آموزه مطرح گشت که عیسی مسیح فقط یک اراده داشت. راهبی به نام ماکسیموس معترف با این آموزه مخالفت کرد و این آموزه در شورای قسطنطنیه در سال ۶۸۰ نیز رد شد.

تعالیم شوراها توسط یوحنا دمشقی جمع بندی شد. در حالی که مباحث قبل از شورای کلسدون مباحثی حیاتی بودند که بر روی شخصیت عیسی مسیح و مسائل مربوط به آن تأثیر مستقیم داشتند، با بررسی مباحث بعدی درمی یابیم که آنها صرفاً مباحثی در مورد الفاظ و واژه ها بودند. این مباحثها به جای پرداختن به عیسای زنده اناجیل به تدریج به بررسی سنن مختلف الاهیاتی و به کارگیری قاعده های کلامی تبدیل شدند.

۶) شورای سوم قسطنطنیه

شورای سوم قسطنطنیه در سالهای ۶۸۱ - ۶۸۰ میلادی تشکیل شد. یعقوب بردعی که از پیروان مذهب اوطیخا (اتوئوخوس) بود تعلیم می داد که در عیسی مسیح فقط یک اراده؛ یعنی اراده الهی وجود داشت. این مجمع با تأکید بر وجود اراده انسانی و اراده الهی در مسیح نظریات یعقوب را مردود شمرد. در این شورا بیان شد که همان طور که دو طبیعت متمایز در مسیح وجود دارد، دو اراده ی متمایز یکی بشری و دیگری الهی نیز در او موجود است. این شورا پایان دهنده مباحث الهیاتی پیرامون شخصیت مسیح است.

۷) شورای دوم نیقیه

شورای دوم نیقیه در سال ۷۸۷ میلادی تشکیل شد. بخش شرقی کلیسا که در مجاورت مناطق اسلامی بود به خاطر احترام مسیحیان به تماتیل و پرستش آنان، به بت پرستی متهم شده بود و به همین دلیل برخی بزرگان بخش شرقی به تبعیت پادشان این منطقه عبادت شمایل ها را تحریم کردند. شورای دوم نیقیه که در حضور امپراطور برپا شد تعالیم بخش شرقی را تحریم کرد. بنا به نظر این مجمع، قرار دادن تمثال بزرگان دین در کنیسه ها و خانه ها و سجده در مقابل آن در صورتی که به خاطر احترام به شخص مورد نظر باشد بلامانع است و نباید آن را نوعی بت پرستی به حساب آورد. گفته می شود اولین شخص مسیحی که به تصویرگری از چهره شخصیت های دین مسیح پرداخت، لوقا بود. وی تصویر مریم مقدس را ترسیم کرد.